

سیدعلی میرفتاح، تصویرگر تمثال شهدا در خیابان های تهران شده است

اثر اقدام او کم از موشک های فاتح نیست

میرفتاح



محمدحسین سلطانی خبرنگار

یکی دو شب قبل حوالی ساعت ۱۰ ، نزدیک کریم خان زند؛ یکی از رفقایایمان، علی میرفتاح، سردیرسابق اعتماد و نقاش فعلی دیوارهای تهران را دید که با بساط و ابزارش به جان دیوارهای شهر افتاده. این به جان چیزی افتادن همیشه هم بد نیست، گاهی وقتی یک جسم هوینی نداشته باشد، به جانش افتادن و روحش را تغییر دادن اتفاقاً خیلی هم خوب است. میرفتاح هم همین کار را می‌کند. او دارد جان و روح دیوارهای شهر را تغییر می‌دهد و به تابلوی نقاشی بدلشان می‌کند. تابلوهایی که روایت قصه آدم‌هاست. آدم‌هایی که حالا پیش از اسمشان کلمه «شهید» آمده. با سیدعلی میرفتاح درباره کاری صحبت کردیم که این شب‌ها انجام می‌دهد.

با او تماس می‌گیرم و قرار گفت‌وگو را می‌گذاریم. خیلی دوست ندارد درباره کارش صحبت کند ولی با اصرار می‌پذیرد. می‌گویم: «بگذارید من از اینجا شروع کنم. شما در این مدت ۱۲ روزه، یک جایی ترجیح دادید که از نوشتن بیایید سمت کشیدن. البته مدتی بود که بیشتر به نقاشی می‌پرداختید اما اینجا خیلی جدی‌تر شد. یعنی انگار که نقاشی را بر نوشتن ترجیح دادید. چه شد و چرا؟»

دیگر تکرار فایده‌ای ندارد

با صدایی که نشسان می‌دهد خسته است می‌گوید: «عرض کنم خدمت شما، همان‌طور که فرمودید، این اتفاق چند سالی است که افتاده و دیگر به‌نظم، هر چند کار مطبوعات و این‌ها را انجام دادم. بس است. الان می‌خواهم حرفم را، در یک پلنفرم دیگر، در یک فرم دیگری، اما با همان حرف‌های قدیمی، به مخاطب بزنم. این بار با نقاشی و با همین تصویری که می‌بینید و به نظم این‌طور یک‌دزه با مخاطب خاص‌تری سر و کار دارم، سوء تفاهم‌هایش کمتر است، یک‌دزه روی احساسات و عواطف بیشتر تأثیر می‌گذارد. حرف‌هایم را قبلاً زده‌ام. انگار تکرار آن‌ها دیگر فایده‌ای ندارد.»

می‌روم سراغ شباهتی کاری که علی میرفتاح ۵۸ساله انجام می‌دهد با آنچه علی میرفتاح ۲۰ ساله انجام می‌داده، می‌پرسم: «در زمان دهه ۶۰ به شدت نقاشی کشیدین متداول بود و هرکسی که شهید می‌شد، چندین نقاشی و تصویر از او در شهر پخش می‌شد، حالا در فرم‌های مختلف. چرا به دنبال آن هستید که آن اتفاقات را تکرار کنید؟»

با جنگ برگشتیم به تنظیمات کارخانه

می‌گوید جنگ فرصت خوبی است برای احیای هنرهای تجسمی، چیزی که در این سال‌ها فراموش کرده بودیم: «می‌گویند که کل شی‌ریج‌ع علی اصله، اصلاً فعالیت‌های فرهنگی‌ام در دهه ۶۰ با نقاشی بود، با شعارنویسی، پلاکاردنویسی و این‌ها شروع شد. و دهه ۶۰، از حیث هنرهای تجسمی، واقعاً ما در وضعیت عالی‌ای به‌سر می‌ردیم. دوره‌ای بود که نقاشی‌های متعددی داشتیم؛ نقاشی‌های پیام‌گرا و انقلابی. من هم با اینکه هنوز اول راه بودم، ولی به‌هر حال در همان دوره، اصلاً کارم همین بود: تصویر شهدا را می‌کشیدم، تصویر امام را می‌کشیدم، یا به مناسبت‌ها پلاکاردا می‌نوشتم. از این دست کارها، سن که می‌رود بالا آدم دوباره برمی‌گردد به تنظیمات کارخانه. یک‌بار، دوباره ما هم برگشتیم به همان دوره و به‌نظم در حق هنرهای تجسمی در این سال‌ها جفا شده و جنگ‌ها معمولاً فرصت خوبی هستند برای احیای هنر تجسمی و حالا بهانه‌ای بود که یک‌دزه بیایم توی خیابان، کوچه‌پس کوچه، با مخاطب عادی گفت‌وگو کنیم.»

دست‌تنها بودم وگرنه ۱۰۰ تصویر می‌کشیدم

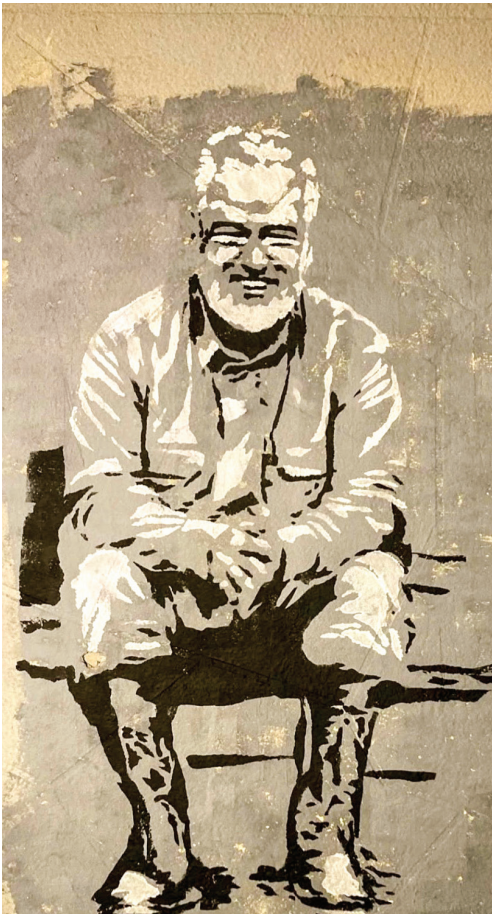
روزی‌هاه اول جنگ بود که میرفتاح چند تصویر از شهدا را روی بوم در صفحه شخصی خود به نمایش گذاشت، چند روزی بیشتر نگذشت که تصویرهای روی بوم آمدند روی دیوار؛ از این تغییر می‌پرسم و او جواب می‌دهد: «حقیقتش از اول برای دیوار طراحی کرده بودم. من از شاید دو سه‌سال پیش به بعضی از جاها پیشنهاد می‌دادم که بکشم و خب می‌دانید شهر تهران صاحب دارد و آدم بالاستقلال نمی‌تواند برود نقاشی بکشد. باید بعضی از نهادها اجازه بدهند. من داشتم می‌گفتم که چه چیزی توی ذهنم است، ولی شاید متوجه نمی‌شدند منظور من چیست. بعد که این فرصت پیش آمد، من فقط یک یا دو نمونه روی بوم انجام

لبخند شهدا روی دیوارهای شهر

فاطمه شریفی

خبرنگار

در روزگاری که رسانه‌ها و روزمرگی‌ها، چهره انسان‌ها را بی‌روح و روایت‌ها را کم‌جان کرده‌اند، هنر خیابانی –به‌ویژه گرافیتی– به یکی از آخرین سنگ‌های حفظ هویت، خاطره و همدلی بدل شده است. علی میرفتاح، هنرمند ایرانی و روزنامه‌نگار باسابقه، در تازه‌ترین پروژه‌اش با اجرای مجموعه‌ای از گرافیتی‌های پرتره شهدا بر دیوارهای تهران، گامی مؤثر و خلاقانه در این مسیر برداشته است. این پروژه داوطلبانه، واکنشی هنری به حملات اخیر اسرائیل و شهادت جمعی از سرداران و دانشمندان هسته‌ای است؛ چهره‌هایی که ممکن است در گرداب سرعت اخبار و روزمرگی گم شوند. میرفتاح در



شهدا کار می‌کنم، یعنی عکس و تصویر شهدا را روی میز مویلا (میز تدوین) می‌بینم، احساسم این است که انگار این‌ها آشنای من هستند. دمام در ذهنم می‌آید که این‌ها را کجا قبلاً دیدم. بعد کم‌کم متوجه شدم، این آشنایی فقط ربطی به یک شهید یا دو شهید ندارد، من با همه کسانی که شهید شدند، این حس را دارم.» این حرف گوشه ذهن من بود. وقتی شروع کردم به کار کردن، حقیقتاً –ایسن را بدون اینکه بخواهم اغراق کنم یا ادا در بیاروم می‌گویم، من کجا، آقای آوینی کجا؟ یا من کجا، این شهدا کجا؟– ولی واقعاً چهره این‌ها خیلی آشنا بود. نمی‌دانم در شهادت چه سری نهفته است که هر کسی شهید می‌شود، تبدیل می‌شود به آشنا. همیشه توی ذهن‌ها خواسته فکر می‌کردم: من این بزرگوار را قبلاً کجا دیدم؟ من پدر و پسر را کجا دیدم؟ این خانواده را کجا دیدم؟ قایقه‌ها خیلی آشنا بود و از این جهت، ایامی را سپری کردم که گویی در میان رفقا و دوستان خودم بودم. شهدا ثبت می‌شوند و تبدیل می‌شوند به جزئی از همه خاطرات و عواطف انسانی ما و این آشنابرداری شهدا انگار یک راز است.»

مقاومت باید تبدیل به زیست عمومی شود

از میرفتاح می‌پرسم که آیا پس از این جنگ ۱۲ روزه هنر مملکت هم تغییری خواهد کرد؟ او از دو مسئله مهمی سخن می‌گوید که این روزها درگیرش هستیم: «الان شاید زود باشد برای اینکه همه‌چیز را قضاوت کنیم. من فقط امیدوارم دو چیز اتفاق نیفتد: یکی اینکه واکنشی نباشد، دو اینکه رسمی نباشد. یعنی نهادی نباشد. سازمان‌ها نایبند دایر مدار بشوند. این خیلی بد است. امیدوارم این کار مردمی باشد، همچنان که مردم می‌رفتند کمک می‌کردند و در این ایام، آمدند به میدان. در این عرصه هم، حالا همین دانشجویان هنر، بچه‌های اهل نقاشی و گرافیتی و این‌ها، معطل حرف کسی یا سفارش نهادها نباشند. اگر کار ملی باشد، یقین کنید که اصلاً یک تحول در هنر کشور در موسیقی رخ می‌دهد، مثل همان کاری که آقای جاشوی در موسیقی کرد یا حالا بقیه در فضاهای مجازی انجام می‌دهند، بالاخره هر کسی یک دایره نفوذ دارد که می‌تواند کار خودش را پیش ببرد. ولی دیگر معطل یک سازمان دولتی یا نهاد حکومتی نیستند، خودشان این کار را می‌کنند. اگر این اتفاق بیفتد، می‌توان امید داشت که تحولی شکل بگیرد. اگر نه، ممکن است این هم تبدیل شود به یک مناسبت، مثل مناسبت‌های دیگری که آمدند و سپری شدند و در قویم ماندند. اما این نباید به آن جا برسد. تا جایی که زورمان می‌رسد، بنده جنابعلی نباید بگذاریم که این، یک مناسبت تقویمی شود. اتفاقاً باید باقی مناسبت‌های تقویمی را بیابوریم در زندگی. بعضی چیزها واقعی‌اند. مثلاً عاشورا و کربلا یک مناسبت تقویمی نیست. زیست ماست. زیست اجتماعی ماست. دفاع مقدس هشت‌ساله، یا دفاع ۱۲ روزه، این‌ها باید تبدیل شوند به زیست عمومی ما بشود و این قابلیت در هر دو هست.»

باید هنر انقلابی را به دست مردم سپرد

بحث به تغییر چهره شهر و گرفتن آرایش جنگی به خود می‌کشد. می‌پرسم خب اگر الان به علی میرفتاح بگویند یا برای تصویر شهر برنامه‌ای بریز، چه کار می‌کنید، او جواب می‌دهد: «شروعش این است که به بچه‌های جوان هنرمند میدان بدهیم. کاری که شهر داری می‌تواند کند این است که بگوید: آقا، من یک دیوار دارم در فلان جای تهران. هر کس بیاید –من اصلاً بدون اینکه حتی طرحش را نظارت کنم– حاضر به او امکانات بدهم تا بیاید نقاشی اش را بکشد. حالا ممکن است در این بین یکی دو نفر هم نقاشی‌های بدی بکشند یا شیطنی بکنند. می‌شود آن را هم یک جوروی درست کرد، با هاشان گفت‌وگو کرد. ولی باید میدان بدهیم. الان باید آدم‌ها بیایند به میدان و احساس کنند که می‌توانند کار بکنند. ما در ایران هنر مند درجه‌یک زیاد داریم. خیلی آدم‌هایی داریم که به‌دلیل همین دایرمداری حکومت، هی یا پس می‌کشند، هسی می‌روند عقب. ما هرچه برعکس عمل کنیم –یعنی حکومت میدان بدهد– آن وقت هنرمندان واقعی به میدان می‌آیند.»

دنبال این هستیم ادای دیی را دربیابوریم

میرفتاح در ادامه صحبت‌هایش به سراغ چهره فعلی تهران می‌رود و از این می‌گوید که تهران سال‌هاست شکل و شمایل بی‌هویت دارد: «این چهره‌ای که ما الان از تهران داریم، نه مناسب یک شهر انقلابی است، نه مناسب شهری که با آمریکا و اسرائیل در افتاده، نه مناسب یک شهر شیعه است. ما یک جاهایی ادای دیی را درآوریم، یک جاهایی ادای استانبول را درآوریم و یک جاهایی



داریم ادای قدیمی‌ها را در می‌آوریم، نوستالژی بازی می‌کنیم. تهران به یک هویت بصری و یک هویت معماری متناسب با گفتمان انقلاب اسلامی نیاز دارد. و این کار سختی نیست. کافی است آدم‌های اصیل، آدم‌هایی که اهل این کارند، بیایند به میدان –که حتی معماری ما هم عوض خواهد شد. این شهر ما به‌دلیل اینکه الگوی مناسبی برایش نداشتند، برای ساختنش –که مال الان هم نیست، اختصاص به بعد از انقلاب هم ندارد– از دهه‌های جلوتر، هی شروع کرد به تقلید کردن، به‌جای اینکه هویت خودش را پیدا بکند، دچار تقلید شد، به‌خصوص از وقتی بازار آزاد شکل گرفت، یعنی تبلیغات آمد. من اصلاً مخالف تبلیغ نیستم اما الان شهر به تصرف درآمده. چون درآمذاست، شهر شده است یک معماری لا به‌لای بیلبوردها. بیلبورها قرار بود فرع ماجرا باشند الان اصل ماجرا شده‌اند. الان در اتوبان، در محله‌های قدیمی و... در چشم ما فرو می‌روند با یک گرافیک بازاری، تجاری، نامناسب و غیر فرهنگی و بدون محتوای درست. بیشتر این شرکت‌ها چون با بیی کار می‌کنند، آرمانشان در کار گرافیک و تبلیغات این است که شبیه دیی بشوند. یا در بهترین حالش شبیه میدان تایمز نیویورک بشوند و این اصلاً مناسب ما نیست. معماری مان به مسیر بدی رفته. حالا دیگر من، به‌خاطر چهار تا نقاشی، به خودم اجازه نمی‌دهم درباره همه‌چیز اظهار نظر بکنم. ولی با توجه به سابقه و روزنامه‌نگاری و کار فرهنگی، می‌گویم این شهر، شهر بی‌هویتی است و باید یک کار درست و حسابی در آن شکل بگیرد. یک بخشش دست شهرداری است، نهادهای شهری، شورای شهر و این‌ها، یک بخشش هم مردمی است. ما باید به مردم، به معماران مان، بالاخره چیزهای دیگری هم بدهیم که فقط به فکر سود و پول و بازدهی نباشند –تا هویت بصری شهر مان را نجات بدهیم وگرنه تهران، آن‌وقت می‌شسود مثل بقیه شهرها، یک شتر گاو پلنگ– هر طرفش یک سازی می‌زند.»

نقاشی دیواری راهکار است

راهکار جدی میرفتاح برای این وضعیت نقاشی دیواری است؛ کاری که این شب‌ها در گوشه و کنار خیابان‌های تهران انجام می‌دهد، او می‌گوید: «من تهران را دوست دارم. با همین وضعیت هم دوستش دارم. در موردش دو کتاب هم نوشتم. ولی یکی از چیزهایی که اتفاقاً رازان‌تر و باشکل‌بهتری می‌تواند شهر تهران را از نظر بصری کمی نجات بدهد، نقاشی دیواری است. ما جاهای مختلفی را داریم که نقاشی دیواری رویشان می‌تواند تبدیل شوند به جاذبه توریستی هم بشود. یعنی باعث شوند کسانی که از اروپا می‌آیند بروند ببینند. الان می‌روند جلوی دیوار سفارت آمریکا، چهار تا نقاشی می‌بینند اما این‌ها نقاشی نیستند، طرح‌های گرافیکی‌اند. دستشان هم درد نکند، ولی برای تهران کم است. ما باید نقاشی دیواری‌های درجه‌یکی داشته باشیم، نظیر نقاشی‌های مرکز یک یا شهرهای انقلابی دنیا، که به آن افتخار بکنیم. من نمی‌گویم کارهایی مثل گرینکای پیکاسو داشته باشیم، ولی برای خود منهر حداقل باید یک نقاشی دیواری درجه‌یک می‌داشتیم. ما برای غزه باید یک نقاشی دیواری می‌داشتیم. برای آبادان، برای شهدای دفاع مقدس باید نقاشی دیواری‌ای داشته باشیم که امروز بتوانیم مردم را دعوت کنیم، بگویم آقا بی این را ببین؛ کار استاد دانشگاه تهران است.»

خدا لعنت کند هوش مصنوعی را!

در آخر حرف‌هایم از میرفتاح درباره اثری که هوش مصنوعی بر تصویر شهر گذاشته می‌گویم که نمی‌گذارد سوالم کامل شود: «خدا لعنت کند هوش مصنوعی را! لعنت زده. باید قانونی در مجلس تصویب شود که هر کسی در مدیریت شهری و در کار گرافیک و طراحی از هوش مصنوعی استفاده کند، ببیند ازندش زن‌دان و جریمه‌اش کنند. آبروی همه را برده، واقعاً چیز بدی است. من صددرصد مخالفم. هوش مصنوعی بدترین اتفاق ممکن است. هوش مصنوعی، در بهترین حالت، فقط می‌تواند به‌عنوان یک ابزار، در اتود اولیه به هنرمند کمک کند و السلام. اینکه بیاید تبدیل شود به بیلبورد و برود در خیابان، فاجعه است. این فقط ذهن‌پرکنی است؛ صرفاً برای اینکه بگویند فلان پروژه را انجام دادیم، کاری درست کنند برای خودشان، بی دردسر. فردا هم بگویند آقا، ما این تعداد کار کردیم.»

سیدعلی میرفتاح هنوز هم شب‌ها در گوشه و کنار تهران با دست خودش نقش و نگارهایی را برای شهدا می‌کشد، او که سالیان سال قلم به دست می‌گرفته و درگیر نوشتن بوده حالا به سراغ تصویر رفته. تصویری که کم کم دارند در گوشه و کنار شهر دیده می‌شوند و به قول او، شهدا دارند به همسهریانشان سلام می‌کنند.

این آثار تنها خیابان را زیباتر نمی‌کنند، بلکه آن را به رسانه‌ای مردمی و ملموس بدل می‌سازند. مخاطب، رهگذری عادی است که ممکن است نامی بشنود، مکنی کند، عکسی بگیرد و در دل خود به داستان آن هشد بل بزند. در شرایطی که خطر فراموشی جمعی همواره در کمین جوامع است، این نقش‌ها حکم تذکر و تلنگر دارند. از نگاه بسیاری از تماشاگران این نمایشگاه خیابانی، فعالیت علی میرفتاح بیش از آن‌که صرفاً یک پروژه هنری باشد، نوعی دعوت عمومی است؛ حرکتی برای تبدیل شهر به یک بستر زنده یادآوری. او نه‌تنها شهدا را به تصویر می‌کشد، بلکه با زبان هنر از دیگران می‌خواهد روایت‌ها را زنده نگه دارند، به «نهضت شنبانه» بپیوندند و اجازه ندهند صدای مظلومیت شهدا در ازدحام شهر خاموش شود.

خودش، این پروژه تلاشی است برای آن‌که از «کار رضاها و عباس‌ها، تنها نامی بر سنگ باقی نماند.»

گرافیتی در کشاکش روزهای انقلاب، ممنوعیت چاپ و نگهداری عکس امام خمینی (ره) و غیبت شبکه‌های اجتماعی دیوارهای تهران را به نقاش‌ها تحم کرد. دست‌هایی که رد خون را به دیوار می‌سپرد بر جنایات رژیم طاغوت گواهی می‌داد و صدای فریاد اعتراض را به زبان هنر به گوش مردم می‌رساند. آثار پیشین این حوزه بیشتر بر بیان اعتراض یا نقد سیاسی تمرکز داشتند؛ میرفتاح به‌جای برانگیختن واکنش سریع، به تأمل و گفت‌وگوی تاریخی دعوت می‌کند. کار او نه نفی سنت است و نه صرفاً ادامه آن؛ بلکه تلاشی تازه برای پیوند میان حافظه جمعی، فضای شهری و گفت‌وگوی بین‌نسلی است.